

گفتمان تبارشناسی آل سامان در روایت بلعمی

مصطفی ندیم*

مینا صفا**

چکیده

دولت سامانی در شرق قلمرو خلافت اسلامی در بستری غنی از مؤلفه‌ها و مفاهیم فرهنگی - اجتماعی در قرن چهارم هجری تأسیس شد. آل سامان، در کشاکش با گفتمان سیاسی دولت‌های رقیب، نیازمند اثبات حقانیت و کسب مقبولیت از طریق بهره‌برداری از مفاهیم و ارزش‌های موجود در بافت فکری، فرهنگی، و نظام معنایی تثبیت‌شده در ساختار زبانی ساکنان سرزمین‌های مفتوحه شدند. یکی از مفاهیم ریشه‌دار در چنین بافت و نظام اندیشه‌ای برخوردار از تبار پادشاهان و قهرمانان اساطیری - تاریخی در پذیرش سیاسی و فرهنگی یک سلسله بود. بر این اساس، در این مطالعه، برخلاف روش‌های معمول مطالعات تبارشناسی، در رویکردی جدید، از روش‌شناسی و نظریه تحلیل گفتمان در بررسی روایت بلعمی از تبار اشکانی سامانیان استفاده شد و آشکار گردید که دربار سامانی، در بستر رقابت‌های سیاسی و اهداف ایدئولوژیک، گزاره‌های سیاسی و تبارشناسی خود را در این کتاب تاریخی وارد کرده است.

کلیدواژه‌ها: تاریخ بلعمی، سامانیان، گفتمان تبارشناسی، گفتمان سیاسی، مقبولیت.

۱. مقدمه

کشمکش‌های روزافزون قدرت‌های نوپا در سرزمین شرقی خلافت عباسی حدود سه سده (سوم تا ششم ق) از تاریخ ایران را به خود اختصاص می‌دهد. دوری از مرکز قدرت اسلامی

* دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول)، mos.nadim@gmail.com

** دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی، دانشکده ادبیات دانشگاه شیراز، minasafa@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۱۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۲/۱

امکان حفظ ارزش‌ها و نظام معنایی موجود در زبان و بافت اجتماعی، به‌ویژه در سطح نخبگان، را پس از حدود سه قرن از ورود اسلام در پی داشت. از سوی دیگر، رویدادهای سیاسی گرایش به الگوهای تاریخی ایران را در قالب گفتمان باستان‌گرا^۱ در میان لایه‌های مختلف اجتماعی دامن زد، که در گردش از حافظه تاریخی معمولاً شفاهی به متون مکتوب انعکاس می‌یافت؛ از جمله تخلف حکومت عربی از صورت اولیه مورد تأیید بنیان‌گذارانش، حضرت محمد (ص) و علی (ع)، که در تقابل با الگوی حکومت پادشاهی ایرانی قرار می‌گرفت. در چنین بافت سیاسی - اجتماعی، حکومت‌های نیمه‌مستقل با خاستگاه محلی در رقابت با یک‌دیگر و به‌منظور حفظ قدرت به بازآفرینی گزاره‌های گفتمان تبارشناسی^۲ موجود در اندیشه سیاسی اجتماع بومی پرداختند. از این رو، یکی از مسائل مهم گفتمان سیاسی این دولت‌ها، علاوه بر کسب مشروعیت سیاسی از دربار خلفا، به‌دست آوردن پذیرش اجتماعی - فرهنگی از طریق اثبات حقانیت بر مبنای انتساب به سلسله‌ها و خاندان‌های باستانی ایران - در پیوند با نظام دانایی گفتمان تبارشناسی تاریخی و اندیشه برقراری پادشاهی آرمانی ایرانی بود (صیامیان گرچی، ۱۳۸۸: ۹۰؛ فیرحی، ۱۳۷۸: ۲۱۰).

با توجه به نقش بافت سیاسی و اجتماعی در رویش و بازآفرینی اندیشه‌ها (جنکینز، ۱۳۸۶: ۲۹)، شبکه پیچیده‌ای از روابط قدرت فعال در طبقه ممتاز جامعه و دربار پادشاهان با خلق یا صحنه‌گذاری بر تبارنامه باستانی دودمان‌های حاکم و وارد کردن آن در متون تاریخی (در قالب ارتباط دانش و قدرت) برآورنده اهداف ایدئولوژیک^۳ نیروی حاکم در همراه ساختن نیروی نهفته در لایه‌های اجتماعی شد. در این ارتباط تغییر دیدگاه، شیوه تاریخ‌نگاری، و زبان نگارش *تاریخ الأمم و الملوک*، اثر محمد بن جریر طبری، فراهم‌آورنده بستر ایدئولوژیک مناسب با اندیشه سیاسی سامانیان و زمینه بهره‌برداری از مفاهیم موجود در زیست‌جهان فرهنگی (هال، ۱۳۹۱: ۲۳) فارسی‌زبانان در رویارویی با گفتمان سیاسی خاندان‌های رقیب (به‌ویژه آل بویه) در بستر سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی قرن چهارم بود.^۴ بدین ترتیب، سامانیان زبان فارسی دری، لهجه‌ای رایج در بلخ، مرو، و بخارا، را، که پس از حدود سه قرن به زبان محاوره بیش تر مردم ایران تبدیل شده بود (بهار، ۱۳۸۱: ج ۱، ۴۷-۵۳)، به‌منظور استفاده از نظام اندیشه‌ای و معنایی این زبان کهن در کنار زبان عربی به‌کار گرفتند.

در تحلیل یک متن بررسی ابعاد فرهنگی، سیاسی، و اجتماعی بافت تاریخی آن ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. این ضرورت برخاسته از خصلت روایت در انعکاس رویکرد راوی به حقیقت، تاریخی بودن اندیشه، و ارتباط آن با واقعیت سیاسی،

اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی خواهد بود که آن را سبب شده یا حداقل زمینه‌ساز آن است (جابری، ۱۳۸۷: ۳۷-۴۴). از سوی دیگر، از منظر ایدئولوژیک، منظور از کشف کاربری اندیشه‌ای معین در برهه‌ای از تاریخ در ایجاد رژیم حقیقت و برساخت شکل خاصی از جهان و تاریخ را می‌توان واقعیتی برای مخاطبان خود در سطح ایدئولوژیک و در قالب گفتمان سیاسی مسلط دانست. در این چهارچوب نظری، با مبنا قرار دادن کتاب *تاریخ بلعمی*^۵، به‌منزله متن بازتولیدشده در فضای آکنده از رقابت‌های سیاسی قرن چهارم، در پاسخ به این پرسش که «چرا سامانیان در گفتمان تبارشناسی خود اشکانیان را برگزیدند؟» مسیر پژوهشی این مطالعه در نگاه پساساختارگرایی فوکویی به فرد به‌منزله جلوه قدرت (میلز، ۱۳۸۲: ۴۶-۴۹) از روش معمول مطالعات تبارشناسی (دانش انساب یا علم الانساب در زبان عربی) مجزا می‌شود و روایت بلعمی از نسب شاهان سامانی در ذیل مفهوم برساخت‌گرایی اجتماعی و گفتمان، به‌منزله رویدادی تاریخی در حوزه زمانی و مکانی خاص خود، خوانش می‌شود. از میان پژوهش‌گرانی هم‌چون یوسف رحیملو (۱۳۶۹) و علی زارعی و امامعلی شعبانی (۱۳۹۱)، که تا کنون به مسئله تبار سلسله‌های ایرانی پرداخته‌اند و آن را وسیله‌ای برای کسب مقبولیت معرفی می‌کنند، فقط زهیر صیامیان گرجی (۱۳۸۸)، با بهره‌گیری از روش تحلیل گفتمان، بافت ایران‌گرایی فرهنگی را بستر رشد تصاعدی نظام معرفتی انعکاس‌یافته در متون تاریخی معرفی می‌کند و به تبارشناسی سنت تاریخ‌نگاری ایرانی - اسلامی در قرون میانه می‌پردازد. او، در بررسی خود، بافت فرهنگی را در تعامل با اجزای درونی‌اش همانند نظام معرفتی و اجزای هویت‌بخش بیرونی‌اش همانند امر سیاسی قرار می‌دهد، اما، سرانجام، اولویت را به امر فرهنگی می‌دهد که حاصل آن فرهنگ عامه و هویت‌های مشخص و ثابت است. در حالی که نگاه پژوهش حاضر، به‌منزله یکی از نقاط تمایز با کار عالمانه و نکته‌بینانه صیامیان، به تبعات تغییر شیوه نگارش و رویکرد متن بلعمی در بستر گفتمان سیاسی و تبارشناسی سامانیان است. هم‌چنین، پروانه پورشریعی (۱۳۹۱) تحقیقات سودمندی انجام داده است درباره تبار اشکانی دودمان‌های ایرانی شرقی در قرون میانه و نقشی که ایشان در حفظ تاریخ و اساطیر باستانی ایران در قالب نامه‌های شاهان، «شاهنامه‌ها»، ایفا کردند. وی، با استدلال به ادعای حامیان گردآوری شاهنامه بر نسب پارتی خود، به تداوم سنن پارتی در قلمرو باستانی پهلوی در این تاریخ معتقد است و به این نتیجه می‌رسد که آگاهی از نسب پارتی و ارائه تبارنامه‌های پارتی در میان بخش مهمی از فرهیختگان و دودمان‌های حاکم در شمال شرقی ایران در سده چهارم و پنجم امری رایج بوده است. به عقیده پورشریعی، تطابقات قومی - منطقه‌ای نخستین

عامل در این انتسابات است؛ در حالی که، به نظر نگارندگان، علت اصلی این انتسابات را باید در مسائل و رویارویی‌های سیاسی جست‌وجو کرد؛ زیرا رویدادهای سیاسی - تاریخی زندگی اعضای از دودمان‌های مشهور این دوره، مانند ابومنصور عبدالرزاق توسی، که خود را از خاندان کنارنگیان و منسوب به پارتیان معرفی می‌کرد، اما با سامانیان نیز، که مدعی تبار اشکانی بودند، مناسبات ناپایدار داشت و به زیاریان از دودمان پارتی کششی نداشت، در حالی که در مرحله‌ای روابط دوستانه‌ای با بویه‌ای‌های مدعی تبار ساسانی برقرار کرده و در کنار ایشان قرار گرفت (پورشریعتی، ۱۳۹۱: ۱۲۷-۱۲۸)، در عمل اهمیت و برتری گرایش‌های سیاسی نسبت به تمایلات قومی را اثبات می‌کند. بدین ترتیب، وجه نو مطالعه پیش رو تحلیل گفتمان تبارشناسی سامانیان در روایت بلعمی، به‌منزله خرده‌گفتمانی از گفتمان سیاسی ایشان، است؛ بلعمی نشان می‌دهد که سامانیان، به دنبال تحقق اهدافی در گفتمان سیاسی‌شان، مانند ادعاهای ارضی و نظامی، به هژمونیک ساختن تبار اشکانی برای خود در پیوند با نظام دانایی گفتمان تبارشناسی تاریخی ایران و در تمایز با گفتمان تبارشناسی حکومت‌های قدرتمند رقیب در تاریخ بلعمی پرداختند.

۲. روایت بلعمی از تبار اشکانی سامانیان

تاریخ بلعمی، نخستین اثر تاریخ‌نگاری فارسی مدون به‌جامانده از دوره میانه، به دنبال تلاش دستگاه حکومت و نیروهای نخبه سیاسی و اجتماعی، به‌منظور توجیه گفتمان سیاسی و تبارشناسی سامانیان در پیوند با دال‌های قدرتمند و ریشه‌دار، در بافت اجتماعی - فرهنگی اندیشه ایرانی پدید آمد. از این رو، این اثر حاوی نشانه‌ها و خطوط اصلی گفتمان سیاسی و گزاره‌های مرتبط با گفتمان تبارشناسی آل سامان و انتساب به اشکانیان به‌واسطه بهرام چوبین (سرداری از خاندان مهران اشکانی) است. اخبار مربوط به شاهان اشکانی در کتاب تاریخ بلعمی^۱ زیر عنوان «خبر ملوک اشکانیان که از پس اسکندر بودند تا به وقت اردشیر» تنظیم شده و اخبار بخش «ذکر اخبار ملوک الفرس بعد الاسکندر و هم ملوک الطوائف» (طبری، ۱۹۶۷: ج ۱، ۵۸۰) از روایت طبری را گسترش می‌دهد. در تاریخ طبری و ترجمه بلعمی اشکانیان از طریق نخستین اشک به هخامنشیان متصل می‌شوند، که در ساخت نظام معنایی گفتمان تبارشناسی کهن ایرانی و به‌منظور ایجاد مقبولیت برای اشکانیان و به‌تبع سامانیان تحلیل‌شدنی است؛ از جمله: «گویند پسران دارا اشک و نودارا و اردشیر بودند و یک دختر داشت که روشنک بود و مدت پادشاهی وی چهارده سال بود» (طبری، ۱۳۷۵: ج ۲، ۴۹۳).

دارا الاکبر را پسری بود نام وی اشک، و به وقت اسکندر خرد بود و به ری بود، چون اسکندر برادرش، دارا الاصغر، را بکشت، این چیز نتوانست کردن (بلعمی، ۱۳۷۸: ج ۱، ۴۹۸-۴۹۹).

نخستین کسی که بنشست از پس اشک بن دارا ملکی بود نام وی اشک بن اشکان و ده سال به ملک اندر بنشست (همان: ۵۰۰).

هم چنین، اهمیت برخورداری از تبار شاهان و بزرگان در نظام دانایی و منظومه ارزش‌های فرهنگی - سیاسی مردم ایران در ساحت اندیشه محمد بن جریر طبری، زاده آمل طبرستان، و حاضر در فضای ایران فرهنگی و ابوعلی بلعمی و دبیران و منشیان ماوراءالنهر^۷ قابل پیگیری است؛ همانند

به سبب نسب و شرف که داشت و هم به سبب فیروزی وی دیگر ملوک الطوائف به تعظیم او پرداختند و برتری وی بشناختند و در نامه‌ها نام وی را مقدم داشتند و او نیز وقتی نامه می‌نوشت از نام خویش آغاز می‌کرد و او را شاه نامیدند (طبری، ۱۳۷۵: ج ۲، ۴۹۶).
چون او را بشناختند که پسر دارا بود و ملک او را سزا بود، بدو نامه‌ها کردند و نام او بر عنوان پیش از نام خود کردند (بلعمی، ۱۳۷۸: ج ۱، ۴۹۹).

در تاریخ بلعمی، بنا به ضرورت اثبات ادعای حاکمیت سامانیان بر ری، به کرات، نام این منطقه قلمرو اشک بن دارا آورده می‌شود؛ از جمله: «و همان قدر ملک همی داشت که از دست ملک روم بیرون کرده بود، از لب دجله تا ری همی داشت» (همان).
تبار سامانیان در روایت بلعمی این‌گونه معرفی می‌شود: «ابی صالح منصور بن نوح بن احمد بن اسماعیل بن احمد بن سامان بن ساسک بن بهرام الشویبینه الرازی» (همان: ج ۲، ۱).

سپس، داستان بهرام با این جمله، «و محمد بن جریر حدیث بهرام چوبین تمام نگفته است و من به کتاب اخبار عجم تمام‌تر یافتم و بگویم» (همان: ۷۶۴)^۸ آغاز می‌شود و روایت مفصلی از زندگی او در بخش‌های جداگانه، «فرمانده سپاه»، «عاصی بر شاه»، «همنشین پریان»، و «عاقبت کار بهرام چوبین» ارائه می‌شود. در حقیقت، طرح داستان بهرام چوبین با گرده برداری از رویدادهای سیاسی معاصر مترجم و در ساخت گفتمان سیاسی ایشان شکل می‌گیرد (همان: ۷۸۳). در اثر بلعمی، بهرام چوبین به صورت مردی از بزرگان عجم و از ملک زادگان (همان: ۷۶۵) و در جای دیگر بر عنوان نامه‌ها «من بهرام بن بهرام بن جشنس القیم بالملک» (همان: ۷۹۰) معرفی می‌شود و در بخش‌های مختلف داستان به حضور او در ری تأکید می‌شود (همان: ۷۸۰).^۹ بلعمی برای شورش بهرام دو دلیل می‌آورد:

نخست، تحریک لشکریان با دیدن قدرناشناسی هرمز و دیگر اعلام جانشینی پرویز (همان: ۷۷۴-۷۷۷).^{۱۰} در حالی که طبری علت شورش بهرام چوبین را نگرانی او از سطوت هرمز می‌داند که به خلع شاه و جانشین کردن پرویز ختم می‌شود (طبری، ۱۳۷۵: ج ۲، ۷۲۷). این تغییر در تاریخ بلعمی، از سویی، می‌تواند نشانه تلاش برای تبرئه بهرام از ارتکاب شورش باشد و، از سوی دیگر، تأییدی بر گفت‌مان سیاسی سامانیان در ادعای حقانیت حاکمیت در مقام شاه مشروع شرق در ذیل گفت‌مان تبارشناسی ایشان باشد. در واقع، محق دانستن بهرام نه تنها به دلیل پیروزی در جنگ‌ها و کسب افتخارات و سرسپردگان فراوان، بلکه به دلیل انتساب به اشکانیان، به منزله فرزندان دارا و منتسب به هخامنشیان، بود. هم چنین، براساس گزاره‌های حق‌طلبی در گفت‌مان سیاسی عباسیان و علویان و گزاره‌های سیاسی انعکاس یافته در متون تاریخی سامانی و آل بویه (بلعمی، ۱۳۷۸: ج ۱، ۴۹۸-۴۹۹؛ تجارب‌الأمم، ۱۳۶۹: ج ۱، ۸۷-۸۸)، یکی از الگوهای فکری رایج در بستر زمانی قرون میانه و مکانی سرزمین‌های خلافت اسلامی ادعای از دست رفتن حاکمیت است.

یکی از موضوعات مرتبط با بحث مورد نظر در تاریخ بلعمی هدف از ترجمه آن به زبان فارسی و سبک تاریخ‌نگاری فارسی (برخلاف سبک حدیث‌گرای طبری) در دربار سامانیان است. با در نظر گرفتن دیدگاه آذرنوش آذرتاش درباره معنی ترجمه در قرون میانه، تفسیر (آذرنوش، ۱۳۷۵: ۳۲)، یا نظر دانیل، «تغییر شکل متن در قالب فرهنگی و زبانی» (Daniel, 2012: 107)، هدف آل سامان بهره‌برداری از نظام معنایی و ارزشی موجود در ساختار زبان فارسی بود در راستای قدرت بخشیدن به گفت‌مان سیاسی خود و از زاویه دید این مطالعه به منظور اثبات حقانیت وراثت پادشاهی آرمانی ایرانی در قالب گفت‌مان تبارشناسی‌شان. هم چنین، براساس نظر اسکات میثمی (۱۳۹۱: ۴۷)^{۱۱} در قالب نظریه ارتباط دانش و قدرت در ساخت گفت‌مان، سامانیان با این ترجمه می‌کوشیدند میزان قدرت خود را در شرق نشان دهند. برگردان تاریخ طبری به شیوه تاریخ‌نگاری فارسی،^{۱۲} که به عقیده احسان یارشاطر (Yarshater, 1983: 369) شکل و کارویژه مشخص «ایجاد روح جمعی، حفظ و ارتقا هنجارهای اخلاقی و ملی کشور، و قدرت بخشیدن به میراث مشترک» و شیوه نگارش برانگیزاننده و درخور مطالعه به‌ویژه در دوره ساسانی داشت، برآورنده ثبات و اتحادی بود که جامعه سامانی با توجه به درگیری با ترک‌های آسیای مرکزی، چالش کنترل سرداران ایرانی و جنگاوران ترک، رویارویی با آل بویه و دستگاه خلافت تحت کنترل بویه‌ای‌ها و کشمکش‌های فرقه‌ای و مقابله با انشعابات دینی^{۱۳} به آن نیازمند شد و هم چنین به سامانیان، به منزله حاکمانی با هویت تاریخی-زبانی مشخص، در برابر دستگاه خلافت

وجه‌ای متمایز می‌بخشید (Daniel, 2012: 7-8, 105-109). از سوی دیگر، جامعه هدف گفتمان سیاسی و تبارشناسی سامانیان فارسی‌زبان بودند. از این رو، در بخشی از دستور منصور بن نوح به ترجمه آمده است: به منظور استفاده عوام و خواص (رعایا و سلطان) و فهم آسان‌تر آن برای هرکس که آن را بررسی می‌کند (مجموعه التواریخ و القصص، بی تا: ۱۸۰). هم‌چنین، در ترجمه تاریخ طبری نقش علما، با توجه به ضرورت همکاری ایشان با دربار (در قالب رابطه دانش و قدرت) در تفکر سیاسی دوره میانه (فیرحی، ۱۳۷۸: ۹۷)، به واسطه به رسمیت شناختن زبان فارسی در نگارش‌های رسمی^{۱۴} تأمل کردنی است.

۳. تاریخ بلعمی در بستر سیاسی و اجتماعی

تحلیل تاریخی جامعه سامانیان، به منزله خاستگاه نظام اندیشه روایت بلعمی از تبار اشکانی آل سامان، ضروری می‌نماید. از این رو، در این بخش برخی از مهم‌ترین عناصر سیاسی و اجتماعی تأثیرگذار در شکل‌گیری اندیشه‌ها در ایران شرقی بررسی می‌شود. در این زمان، جامعه سامانی تحت تأثیر نقش درباریان و اشراف، دهقانان (اشراف متوسط)، امیران ترک، و روحانیان، تقابل قدرت با دولت‌های هم‌جوار، به‌ویژه آل بویه، و در نهایت رویارویی‌های فرقه‌ای همانند اسماعیلیه قرار داشت و از لحاظ سیاسی حکومت سامانی نخستین حکومت اسلامی - ایرانی در ماوراءالنهر و خراسان بود با قدرت کمابیش بر سیستان و کرمان (بوسه، ۱۳۹۰: ۲۱۷) در حوزه تمدنی ایران کهن و ناگزیر از رویارویی با قدرت‌های نوظهور دیگر از جمله پادشاهان زیدیه طبرستان و امرای متعدد محلی^{۱۵} در حاشیه جنوبی دریای خزر و منطقه آذربایجان^{۱۶} و آل بویه در مرکز و جنوب ایران. برخوردها فقط به رویارویی نظامی ختم نمی‌شد؛ بخش مهمی از آن در بستر اندیشه و فرهنگ رخ می‌داد. در این بستر تلاش دولت‌های ایرانی برای اثبات حقانیت در میان لایه‌های مختلف اجتماعی، از طریق ایجاد مشروعیت سیاسی و مقبولیت، یکی از مهم‌ترین عناصر گفتمان سیاسی ایشان بود. روابط سامانیان و حکومت آل بویه (از نیروهای درگیر در جریان‌های سیاسی^{۱۷} و برساخت اجتماعی دولت سامانی) در کشاکش مداوم جهت‌گیری‌های مذهبی - فرقه‌ای، ادعای سرزمینی، و مداخلات سیاسی و نظامی در امور یک‌دیگر و در امور دولت‌های خرد همانند زیدیان طبرستان و حکام محلی آذربایجان تا پایان کار آل سامان سپری شد.^{۱۸} از میان حکام بویه‌ای تلاش‌های رکن‌الدوله و عضدالدوله در احیای پادشاهی ایران و دستاوردهای عضدالدوله در زمینه‌های سیاسی و اداری با تأکید محسوس بر امور فرهنگی

درخور توجه است (تجارب الأمم، ۱۳۶۹: ج ۶، ۱۱۵-۱۱۶، ۴۶۷). قدرت دولت آل بویه در ۳۳۳ ق با تصرف بغداد و کنترل قدرت مرکزی جهان اسلام به اوج خود رسید. این رویداد ارتباط سامانیان با دستگاه خلافت را، که تا پیش از آن به آوردن نام خلیفه بر سکه و در خطبه نماز جمعه، دادن هدیه (از پرداخت مالیات و خراج اطلاع دقیقی در دست نیست)، مطلع ساختن خلیفه از اقدامات خود، امیر خوانده شدن سامانیان (چیزی شبیه به نایب‌السلطنه خلیفه) محدود می‌شد (فرای، ۱۳۹۰: ۱۲۳)، تحت تأثیر قرار داد.^{۱۹}

یکی از فرقه‌های مذهبی فعال و مؤثر در تاریخ حکومت آل سامان اسماعیلیه بود. تاریخ سنتی آغاز فعالیت این فرقه در مشرق با حضور نخستین داعی، عبدالله الخادم، در خراسان در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم تعیین می‌شود (Madelung, 1988: 93). داعیان اسماعیلی فعالیت خود را با هدف قرار دادن طبقه ممتاز حکومت‌های محلی و نیمه‌مستقل^{۲۰}، به‌ویژه سامانی، آغاز کردند (Stern, 1983: 196). یکی از دلایل موفقیت تبلیغ اسماعیلیه، به‌ویژه در نخستین سال‌های حکومت نصر بن احمد، شباهت‌های قوی‌ترین اسماعیلی با عناصر گنوسی و شیعی بود (Treadwell, 1991: 192). هم‌چنین، ضعف آشکار شده در دستگاه خلافت به دنبال فعالیت سربازان ترک و موفقیت‌های قرامطه عراق در اوایل قرن چهارم در گرایش سامانی‌ها به بدعت اسماعیلیه مؤثر بود تا به این طریق آن را جای‌گزینی کنند برای مشروعیت در حال فروپاشی خلافت. از نشانه‌های تغییر در جهت‌گیری‌های فرهنگی و عقیدتی طبقه ممتاز دربار سامانی، به‌ویژه در دوره نصر بن احمد، علاقه بی‌سابقه به گذشته ایران و زبان فارسی، که فراهم‌آورنده بستر فکری و انگیزه قوی آفرینندگان کتاب‌های تاریخی فارسی در دوره‌های بعدی شد، و نیز کاهش نفوذ علمای سنی متعصب بود (ibid: 170, 192).

آموزه نزدیک بودن آخرالزمان و ظهور حضرت مهدی (عج) در گفتمان اسماعیلیه از مهم‌ترین طرح‌های اندیشه‌ای قرن چهارم، به‌ویژه در شرق قلمرو اسلام، است. عناصر مطرح در این الگو به‌دلیل پیوند معنایی و مفهومی با گزاره‌های فرهنگی و آیینی رسوب‌یافته در تاریخ ایران تأثیر چشم‌گیری در پیش‌برد گفتمان و اهداف اسماعیلیه داشتند.^{۲۱} اسماعیلیان، علاوه بر این طرح آخرالزمانی، در سطوح بالا از اهداف سیاسی برخی اعضای طبقه ممتاز در مقابله با دستگاه سنی خلافت، که براندازی آن هم‌سو بود با اهداف اسماعیلیه و اقدامات ملی‌گرایانه برخی حکام نومسلمان (با حضور مبلغان زیدیه و اسماعیلی)، به‌ویژه در کرانه دریای خزر، سود می‌جستند (Madelung, 1988: 97). در زمان منصور بن نوح سومین و آخرین قیام اسماعیلی براساس گزارش نظام‌الملک رخ داد. بار دیگر بیش‌تر کسانی که

مذهب خود را تغییر داده بودند از دایرهٔ دربار بودند (سیرالملوک، ۱۳۴۰: ۲۹۹). به تحریک اسماعیلیه ابوعلی بلعمی (وزیر) و بکتوزون (فرمانده غلامان) به زندان محکوم شدند. این قائله سرانجام با هشدار آلپتگین (حاکم خراسان) و تمهیدات ابواحمد (قاضی اصلی بخارا) با سرکوبی اسماعیلیه خاتمه یافت (همان: ۳۰۳). این وضعیت گویای ساختار دربار و عناصر تأثیرگذار در گفتمان سیاسی این دورهٔ تاریخی است.

به دست آوردن تأیید و همراهی طبقهٔ اندیشمند، شامل اندیشمندان درباری هم چون دیوانیان و روحانیان، و دانایان محلی هم چون دهقانان، به دلیل موقعیت ممتاز سیاسی - اجتماعی و جایگاهی که در شبکهٔ روابط قدرت داشتند، در توفیق اهداف دستگاه حکومت سامانی ضروری می‌نمود. در نیمهٔ اول قرن چهارم دیوان به دلیل برخورداری از وزیران برجسته و درخور، همانند ابوالفضل بلعمی (وزارت: ۳۱۰-۳۲۷ ق)، امور دربار و لشکریان را در دست خود داشت (فرای، ۱۳۹۰: ۱۲۶). در این شرایط دیوانیان (که بیش تر آن‌ها از خاندان‌های نژادهٔ ایرانی بودند) تلاش کردند تا گفتمان سیاسی حاکم را تحت تأثیر ضعف دستگاه خلافت، نفوذ دکنترین شیعهٔ اسماعیلی، و رویارویی‌های منطقه‌ای با آل بویه با گفتمان سیاسی عقل‌گرا و اخلاقی‌تر (ترکیبی جیحانی (وزارت: ۳۰۲-۳۱۰ ق و ۳۲۷-۳۳۰ ق) یا باستان‌گرا) جای‌گزین کنند. این طبقه در ساخت و جبهه‌ای متمایز برای دستگاه سامانی با استفاده از زبان فارسی، به منزلهٔ زبان دیوان در کنار عربی و گاه برتری آن^{۲۲} و برکشیدن گفتمان سیاسی، به‌ویژه از طریق ساخت تبار ایرانی و وارد کردن آن در تاریخ‌نگاری فارسی، مؤثر بودند. اما از نیمهٔ دوم قرن چهارم با قدرت یافتن امیران و لشکریان (در دست ممالیک ترک) و روحانیان متعصب حنفی و شافعی تلاش دیوانیان در وزن بخشیدن به گفتمان سیاسی جای‌گزین شکست خورد.^{۲۳}

طبقهٔ دهقان از کهن‌ترین و تأثیرگذارترین لایه‌های اجتماعی ایران، به‌ویژه در نیمهٔ اول قرن چهارم، در امور سیاسی (مانند جانب‌داری ابومنصور عبدالرزاق^{۲۴} از شورش ابوعلی چغانی) و اجتماعی و فرهنگی (به‌منزلهٔ مرجع مورخان در کسب اخبار شفاهی و مکتوب)^{۲۵} سامانیان به‌شمار می‌رفت. سیادت این طبقهٔ زمین‌دار، که شرفش به آل و تبار بود، ویژگی عمدهٔ شیوهٔ زندگی در ماوراءالنهر بود (بلعمی، ۱۳۷۸: ۳۵، مقدمه). ایشان، در جایگاه بزرگان ملاکین و نجبای ایران، ستون محکم هیئت اجتماعی و نگهبان آداب و روایات ملی تلقی می‌شدند (تقی‌زاده، ۱۳۹۰: ۸۴؛ لازار، ۱۳۹۰: ۵۲۲). این مسئله، از سویی، مورخان را در نگارش و تدوین آثارشان به اطلاعات و منابع در اختیار دهقانان نیازمند می‌کرد، و از سوی دیگر، حکومت‌ها را به تأیید این لایهٔ اجتماعی، با توجه به تأثیری که بر عموم مردم

داشتند،^{۲۶} از طریق بزرگداشت ایشان^{۲۷} نیازمند می نمود. کسب مقبولیت در بافت اجتماعی برای دستگاه حاکم بسیار اهمیت داشت؛ این موضوع را هنگامی می توان به خوبی درک کرد که سلب اعتماد مردم در سقوط سامانیان مهم تر از قدرت یافتن بردگان ترک ارزیابی می شود (فرای، ۱۳۹۰: ۱۳۲). این رویکرد گرچه سامانیان را به رقابت با دیگر خاندان های ایرانی مدعی قدرت می کشاند، ایشان را از نیروی بومی متمایز از قدرت مذهبی دستگاه خلافت برخوردار می کرد. از نیمه دوم قرن چهارم (یعنی دوران حکومت نوح بن منصور)، از سوی، با تضعیف طبقه دهقان به دلیل افزایش نفوذ غلامان ترک (زرین کوب، ۱۳۸۸: ۲۱۱)، از میان رفتن روستاها و قلاع ایشان در پی گسترش ریگزارها (به سبب تعمیر نکردن دیوار بزرگ)، رونق شهرها و افزایش مالیات روستاها (فرای، ۱۳۴۸: ۱۳۰-۱۳۲) و، از سوی دیگر، با احساس خطر از جانب نیروهای فرقه ای و ضعف دیوان در برابر قدرت لشکریان و علما، گرایش دولت به تعصب دینی (با ترجمه آثار مذهبی به فارسی) برای کسب حمایت علما و پشتیبانی دینی مردم تشدید شد. گرچه جانب داری مذهبی از عالمان دین و مردم در آخر کار سامانیان شامل قراخانیان مسلمان نیز شد، به حال ایشان سودی نداشت.

۴. گفتمان تبارشناسی اشکانی

در گفتمان سیاسی دوره میانه و دانش سیاسی ملازم آن حکومت های نوظهور شرق در ساخت مفهوم امیر استیلا و ارسال منشور از سوی خلیفه تأیید شدند. دانش سیاسی (چه فقه سنی و شیعه چه تأملات فلسفی) و ساختار قدرت حکومت اسلامی در قرن چهارم (تسلط امیران شیعه مذهب آل بویه بر بغداد و موازنه قوای موجود بین آنان و خلیفه) حاصل هراس از عواقب اهمال در نظم سیاسی، توجیه کننده و مشروعیت بخش اقتدار امیر استیلا، و زمینه ساز سلطنت اسلامی بود. در دوره میانه، گفتمان های سیاسی بدیل مانند حاکمیت ایران شهری و امامت شیعه هرگز نتوانست جانشین گفتمان سیاسی غالب (خلافت اسلامی) شود (فیرحی، ۱۳۷۸: ۷۲؛ ۱۹۷-۲۰۳)؛ از این رو، اقتدارگرایی عنصر اصلی همه گزاره ها و کارکردهای دانش سیاسی این عصر در ارتباط با حکومت اسلامی است.

در قرن چهارم تشکیل حکومت در شرق جهان اسلام فقط به دریافت منشور از دستگاه خلافت خلاصه نمی شد و مواجهه با خاندان های محلی دیگر و حفظ سرزمین های مفتوحه ایجاد مشروعیت ملی را ضروری می نمود، که لازمه آن خلق گزاره هایی بود متناسب با مفاهیم رسوب یافته در بافت اجتماعی - فرهنگی و گفتمان باستان گرای زنده در مرزهای شرقی جغرافیای ایران کهن، مانند انتساب به پادشاهان باستانی ایران در ذیل مفهوم بازگشت

پادشاه مشروع شرق. براساس پارادایم فرجام‌شناختی موجود در بافت اندیشه‌ای دورهٔ میانه^{۲۸}، برقراری این پادشاهی به ایجاد نظم و یک‌پارچگی و بازگرداندن شکوه ایران باستان منجر می‌شد. بدین ترتیب، گفتمان‌های تبارشناسی‌ای در خلال گفتمان سیاسی حکومت‌های محلی شکل گرفت و، به‌منظور حفظ قدرت و ایجاد مشروعیت، تبارنامه‌های جعلی یا واقعی خود را در تاریخ‌نگاری‌ها وارد کردند. بر پایهٔ این الگو سامانیان، فرزندان سامان خدای بلخی (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۲۱-۳۲۲)، در جدال گفتمانی (تبارشناسی) با دیگر دولت‌های شرق (صفاری، سامانی، آل بویه، و...) خود را به بهرام چوبین منتسب کردند. در این‌جا لازم است به نکتهٔ غامضی بپردازیم که ممکن است در این سطور ابهام ایجاد کند. با وجودی که نخستین اشاره به تبار آل بویه در زمان عضدالدولهٔ دیلمی در کتاب *التاجی*، نگاشتهٔ ابواسحاق ابراهیم بن هلال صابی (۳۱۳-۳۸۴ ق)، احتمالاً در ۳۶۷ ق به اشارهٔ عضدالدوله، حدود ده سال با نگارش *تاریخ بلعمی* فاصله دارد، استدلال مطالعهٔ حاضر در ساخت گفتمان تبارشناسی اشکانی آل سامان در رقابت با گفتمان تبارشناسی ساسانی بویه‌ای‌ها بر این اساس استوار است که بستر فکری گفتمان باستان‌گرای قرون میانه در شرق ایران شکل‌دهندهٔ نظام شناخت گفتمان تبارشناسی دودمان‌های مختلف دارای قدرت یا طالب قدرت، به‌ویژه سامانیان و آل بویه، بود که وارد کردن تبارنامه‌های جعلی یا واقعی‌شان را به متون تاریخی ایجاب می‌کرد. نقل قولی از ابوریحان بیرونی (با نگرش منفی وی به نسب آل بویه و اعتقادش به جعلی بودن آن) نشان می‌دهد که بستر فکری - فرهنگی اجتماع ایران و نظام معنایی زبان فارسی فرزندان بویه را وادار کرد در آغاز تشکیل حکومت خود را به ساسانیان منتسب کنند: «غرض، پسران بویهٔ ماهی‌گیر چون به سلطنت رسیدند به جعل نسب‌نامه‌هایی برای خود ناگزیر شدند و نژاد خویش را به بهرام گور رسانیدند» (بیرونی، ۱۳۸۰: نص ۴۵، ۷۳، ۹۰) و عضدالدوله دیلمی، به‌منظور هژمونی ساختن گفتمان تبارشناسی‌شان، به‌ویژه در میان طبقهٔ ممتاز اجتماع، آن را وارد متون تاریخی کرد.

تشکیلات حکومت سامانی که تقلیدی از بغداد به همراه بازگشتی ویژه به اندیشهٔ سیاسی ایران کهن (فیرحی، ۱۳۷۸: ۲۰۰-۲۰۱) در شبکه‌ای از روابط قدرت میان دیوانیان و لشکریان و علما اداره می‌شد، همانند نقش دبیران در جهت‌دهی به جامعه و گفتمان سیاسی، اقدام جیحانی و ابوالفضل بلعمی در حمایت از جانشینی امیر نصر بن احمد سامانی (۳۰۱-۳۳۱ ق) و بزرگداشت دانش و حضور علما و ادبا در دربار به شکوفایی ادب و فرهنگ فارسی و بهره‌برداری از محیط محلی و فرهنگی ایران انجامید (Treadwell, 1991: 171-172). حضور زبان فارسی در دیوان سامانی (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۳۷۸)، با توجه به نقش زبان در

تحولات سیاسی درخور تأمل است. در این مقطع تاریخی اهداف ایدئولوژیک دولت سامانی بهره‌برداری از مفاهیم موجود در ساخت زبان مردم بومی را ایجاب می‌کرد. بدین منظور، سامانیان، با ترجمه تاریخ طبری به زبان جامعه هدف و وارد کردن گزاره‌های سیاسی و تبارشناسی‌شان، از دانش تاریخ‌نگاری در توجیه و برکشیدن گفتمان سیاسی خود در اوضاع آشفته قرن چهارم استفاده کردند. در این اثر، سامانیان در پیوند با مفهوم الگوی باستانی «ضرورت انتساب به تبار شاهان و سرداران کهن در خلق پذیرش عمومی یک سلسله» موجود در ساختار تاریخی - فرهنگی و زبانی مردم ایران، در گزارشی به مراتب مفصل‌تر از گزارش مختصر طبری (بلعمی، ۱۳۷۸: ج ۲، ۷۶۴-۸۰۵)، بیان کردند که از نسل بهرام چوبین‌اند و دنباله اشکانیان.^{۲۹} انتساب به این شخصیت تاریخی (بهرام چوبین) و به‌طور کلی اشکانیان در بستر زمانی و مکانی حکومت سامانیان، با وجود الگوپذیری دستگاه حکومتی‌شان از سلسله تاریخی ساسانی در اموری مانند زمین‌داری و تاریخ‌نگاری و هم‌چنین اهمیت ساسانیان در تبارشناسی خاندان‌های حاکم ایرانی، از چند جهت برآورنده اهداف و مقوم جایگاه آل سامان بود؛ از جمله، بر پایه نظر تردول، دلیل انتخاب بهرام چوبین از سوی سامانیان در برابر نیروهای کافر ترک از طریق انتساب به سردار پیروز در این نبردها بود (Treadwell, 1991: 285, 66). در تحقیق اسکات میثمی، بهرام چوبین در ترکیب با دیگر چهره‌های زرتشتی و اسلامی نظیر او تصویر قهرمان آخرالزمانی داشت که در قالب شاه شرق در برابر حکومت غاصب بازگرداننده عدالت، دین ایرانی، حکومت ایرانی، و منادی آخرالزمان بود (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۵۲-۵۳). براساس نظر تورج دریایی درباره حقیقت تاریخی شخصیت بهرام چوبین،^{۳۰} تلاش آل سامان برای انتساب به این فرمانده ساسانی نشانه‌ای از آغاز غلبه وجه نظامی در تاریخ خلافت عباسی است که سرانجام همانند ساسانیان به سقوط ایشان انجامید. سامانیان که در آغاز در خدمت نظامی مأمون بودند و سپس به تشکیل سلسله‌ای نیمه‌مستقل در شرق جهان اسلام دست زدند،^{۳۱} با هوشیاری در آغاز تغییر ساخت سیاسی خلافت (تسلط نیروهای نظامی آل بویه و سپس ترک) از طریق انتساب به بهرام چوبین جایگاهی برای خود در ترکیب قدرت جدید در مقابل نیروهای دیگر همانند آل بویه فراهم آوردند. از سوی دیگر، نزدیکی جغرافیایی زادگاه آل سامان به قلمرو نخستین پارت‌ها در فلات ایران^{۳۲}، در نگاه سامانیان، به سلسله اشکانی و انتساب خود به ایشان مؤثر بوده و به ایشان هویت ایرانی - شرقی می‌بخشید مستقل از سلسله‌های رقیب مدعی انتساب به حکومت ساسانی. گزاره‌های مرتبط با گفتمان سیاسی و تبارشناسی آل سامان در تاریخ بلعمی بر

قدمت حاکمیت اشک بن دارا و خاندان مهران بر ری (بلعمی، ۱۳۷۸: ج ۱، ۴۹۸-۵۰۰) تأکید می‌کنند که بالطبع موجب اثبات حق سامانیان در حکومت بر این ناحیه به منزله مجادله برانگیزترین منطقه حائل با دولت بویه‌ای در تاریخ ایشان می‌شد. هم‌چنین، انتساب به سرداری از خاندان اشکانی، که از طریق اشک بن دارا وارث هخامنشیان بود (طبری، ۱۳۷۵: ج ۲، ۴۹۳؛ بلعمی، ۱۳۷۸: ج ۱، ۴۹۸-۴۹۹، ۵۰۰)، سامانیان را فرمان‌روایان اصیل شرق در رویارویی با دستگاه قدرتمند آل بویه قرار می‌داد؛ در حالی که ساسانیان و بالطبع آل بویه غاصبان تخت و تاج شمرده می‌شدند.

۵. نتیجه‌گیری

حکومت سامانی، از قدرت‌های خرد شکل گرفته در دل حکومت مرکزی اسلامی، در جدال و رویارویی مداوم با سایر دولت‌های رقیب ایرانی بود و در بستر متلاطم با مرزهای تثبیت نشده و به شدت در معرض خطر قرار داشت. دولت آل سامان و سایر حکومت‌های نیمه‌مستقل ایرانی در بافت اجتماعی و اندیشه‌ای خاص قرون میانه تشکیل شدند و رشد یافتند. این بافت دربرگیرنده شاخصه‌های دینی، که کسب مشروعیت دینی و سیاسی را از دستگاه خلافت الزام‌آور می‌کرد، و مؤلفه‌های ریشه‌دار فرهنگی - تاریخی مؤثر بر گفتمان سیاسی دولت‌ها در قالب گفتمان باستان‌گرای ایرانی بود. در این فضا «کسب مشروعیت و پذیرش ملی از طریق انتساب به تبار شاهان و خاندان‌های کهن ایرانی» از سنت‌های ایرانی و مؤلفه‌های بااهمیت اجتماعی در وزن بخشیدن به گفتمان سیاسی دولت‌ها به‌شمار می‌رفت. از این رو، حدود سیصد سال پس از فتح ایران به‌دست اعراب شاهد نوزایی گفتمان تبارشناسی کهن ایرانی در دل گفتمان سیاسی حکومت‌ها هستیم که به‌ویژه مقوم ادعاهای سرزمینی ایشان بود.

در این ساختار سامانیان در مقابل ادعای تبار ساسانی آل بویه، مهم‌ترین رقیب سیاسی ایشان در قرن چهارم، خود را به بهرام چوبین منتسب کردند تا وارث اشکانیان و مدعی غصب حاکمیت به‌دست اردشیر بابکان و لزوم انتقال قدرت به بهرام چوبین به‌دست هرمز باشند. اما این ادعا برای اثبات حقانیت و درستی گزاره‌های گفتمان تبارشناسی ایشان کافی نبود. بنابراین، با از خودسازی تاریخ طبری (از معتبرترین متون گاه‌نگاری این دوره)، از طریق تغییر در دیدگاه، شیوه تاریخ‌نگاری، و زبان (دربرگیرنده مفاهیم بنیادین اجتماعی) و تکمیل آن با روایات شفاهی و مکتوب ایرانی، دانش تاریخ را در خدمت گفتمان خود درآوردند. بدین ترتیب، تاریخ بلعمی در قالب همکاری دانش و قدرت دربرگیرنده

گزاره‌های سیاسی و تبارشناسی سامانیان، مانند انتساب اشک به دارا هخامنشی، معرفی ری به منزله قلمرو اشک بن دارا و موطن بهرام چوبین، شورش بهرام به تحریک لشکریان و به دنبال اعلام جانشینی پرویز، در اوضاع پُرتشنج رقابت‌های حکومتی و درگیری‌های فرقه‌ای به منظور جهت‌دهی به افکار عمومی، به زبان جامعه هدف و در قالب اهداف ایدئولوژیک سامانیان ترجمه شد. در نتیجه، گفتمان تبارشناسی نه تنها مقوم ادعاهای سرزمینی و حقانیت حکومت، به منزله پادشاه مشروع شرق، بازگرداننده یک پارچگی و نظم و عدالت، بلکه فراهم‌آورنده جایگاهی در ساخت قدرت در حال تغییر قرون میانه، غلبه وجه نظامی و نظامی‌گری شدن دستگاه خلافت، و ایجاد سلطنت اسلامی برای آل سامان بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. در نظر نگارندگان گفتمان باستان‌گرا گفتمانی است که بیش‌تر مؤلفه‌های آن حداقل از ورود اسلام به ایران تا پیش از قرن سوم فرهنگی و در ساختارهای اجتماعی به حیات خود ادامه می‌داد. این گفتمان از قرن سوم با تشکیل سلسله‌های ایرانی در شرق قلمرو خلافت اسلامی از سطح اجتماعی - فرهنگی به سطح سیاسی وارد و گزاره‌های آن بازآفرینی شد.
۲. با توجه به این‌که «برخورداری از تبار پادشاهان یا سرداران ایرانی» از عناصر اصلی اندیشه سیاسی ایرانیان در پذیرش حاکمیت یک سلسله بود، گفتمان تبارشناسی به یکی از خرده‌گفتمان‌های سیاسی ثابت در میان همه سلسله‌های ایرانی چه قبل از اسلام چه بعد از اسلام بدل شد.
۳. به اعتقاد پشو (۱۹۸۲)، مبارزه ایدئولوژیک بنیان ساختار گفتمان است؛ گفتمان همیشه در حال گفت‌وگو و در تعارض با مواضع دیگر است (میلز، ۱۳۸۲: ۲۲).
۴. کارکرد ایدئولوژیک زبان در ساخت جهان به شکل یک واقعیت منحصر به فرد و برکشیدن گفتمان مطلوب خود در برابر دیگر گفتمان‌ها در بازتولید یا انتقال یک متن از بافت فرهنگ شفاهی به اثر مکتوب آشکار می‌شود (صیامیان گرچی، ۱۳۸۸: ۸۸-۸۹). هم‌چنین، باید توجه کرد که زبان هرگز هم‌راهی گفتمان را ترک نمی‌کند و آن را در آیین ساختار خویش سراپا نگه می‌دارد (بارت، ۱۳۸۷: ۳۴).
۵. این اثر ترجمه‌ای است از متن مشهور عربی *الاحبار الامم و الملوك*، اثر ابوجعفر محمد بن جریر طبری (درگذشت: ۹۲۳ م)، به دستور منصور بن نوح (۹۶۱-۹۶۷ م) سامانی به قلم ابوعلی بلعمی در تاریخ ۳۵۲ ق. هنگامی که محمد روشن در ۱۳۶۶ ش پس از تحقیق و پژوهش بخش چاپ‌نشده تاریخ بلعمی را به طبع رساند، نام «تاریخ‌نامه طبری» را برای کار خود برگزید. اما در این مطالعه به دلیل ارجح دانستن نام مشهور این اثر با عنوان «تاریخ بلعمی» ذکر خواهد شد.

۶. در تاریخ بلعمی روایات مرتبط با پادشاهی ساسانیان به مراتب مفصل‌تر از پادشاهی اشکانیان است و در بخش‌های جداگانه ارائه شده است. با وجود اهمیت اشکانیان، به‌منزله نیای دولت مخدوم بلعمی، اختصار روایات انتقال‌یافته از ایشان موجب شد در خدای نامک‌ها، کتاب‌هایی که در دوره ساسانی به‌منظور ثبت تاریخ جامع ایران و معرفی ساسانیان به‌منزله جانشینان بحق و بازماندگان نخستین شاهان اساطیری نگارش یافتند، جز اسم و عدد از این دوره تاریخی چیزی به‌جا نماند (نولدکه، ۱۳۷۹: ۴۹-۵۰). حتی نیای خاندان‌های بزرگ اشکانی باقی‌مانده در دوره ساسانی، که به‌دلیل نفوذشان شأن و مرتبه شاه‌زادگان را حفظ می‌کردند و مدعی برخورداری از نجابت قدیمی‌تر یا به همان قدمت خاندان ساسانی بودند، شاید به‌دلیل مشابهت با نام قهرمانان اساطیری جزو پهلوانان داستان‌های ملی به‌شمار آمده‌اند (همان: ۳۹). اما، درحقیقت، نام‌گذاری شاهان اشکانی (همانند گودرز) به نام قهرمانان داستان‌های اساطیری خودشان صورت می‌گرفت؛ زیرا بسیاری از اساطیر و داستان‌های حماسی و پهلوانی باستانی را قبیله سکایی پرنی (پارت یا اشکانی آینده) با خود وارد مرزهای جغرافیایی ایران و هویت فرهنگی ایرانی کردند و، به احتمال زیاد، در زمان گردآوری مجدد/وستا به دستور بلاش، شاه اشکانی، در قرن اول میلادی (وئسکی، ۱۳۸۳: ۱۹۴) وارد/وستا کردند.
۷. درباره تبار بلعمی و نظر محمد روشن درباره مترجم یا مترجمان احتمالی این اثر ← بلعمی، ۱۳۷۸: ۱۱، ۳۵-۳۶.
۸. در تاریخ طبری داستان بهرام در ضمن داستان «پس از آن هرمز، پسر کسری، به پادشاهی رسید» آمده است.
۹. طبری بهرام را با عنوان «بهرام جشنس» و ملقب به چوبین و از مردم ری معرفی می‌کند (طبری، ۱۳۷۵: ج ۲، ۷۲۶).
۱۰. دینوری نیز علت شورش بهرام چوبین را قیام و تحریک لشکریان می‌داند: «چون این نامه و چیزهای همراه آن به بهرام رسید، خشم خود را فروخورد و دانست که از جانب سخن‌چینان پیش آمده است، غل و زنجیر را بر گردن و کمر بند را بر کمر بست و دوکدان را در دست گرفت و به بزرگان یاران خود بار داد و چون آمدند، نامه را خواند و آنان از مضمون آن آگاه و از خیر پادشاه نومید شدند و دانستند که او خدمات پسندیده ایشان را سپاس‌گزار نخواهد بود ... یاران بهرام چوبین به او گفتند اگر تو بر خلع هرمز و قیام بر ضد او با ما همراهی کنی، با تو خواهیم بود و گرنه تو را خلع و کس دیگری را بر خود سالار می‌کنیم. بهرام چون آنان را یک‌دل و هماهنگ دید، با اندوه و ناخوشی با ایشان موافقت کرد» (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۱۱-۱۱۲).
۱۱. با انتقال قدرت دنیوی از ایرانیان به اعراب، دانش ایرانی هم مثل سنت‌های فرهنگی، اداری، و سلطنتی به عربی ترجمه شد و با ترجمه آن‌ها به فارسی به دستور حاکمان فارسی‌زبان به موطن خود بازگشتند (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۴۶-۴۷). بدین ترتیب، انتقال دانش نشانه‌ای از تصرف قدرت بود.

۱۲. ترتیبی که نصر برای ترجمه و تصحیح تاریخ طبری به منشی‌گری فائق خاص به ابوعلی بلعمی ابلاغ کرد (مجموعه التواریخ و التخصیص، بی تا: ۱۸۰) عبارت است از: خلاصه کردن و تصحیح مکررات و به هم ریختگی زمانی و ترتیب داستان‌های پیامبران و پادشاهان و رفع نواقص، نظم بخشی دوباره روایات و گزارش‌ها، مقایسه و تطبیق وقایع و کوتاه کردن زنجیره طولانی اسناد طبری ناظر بر شیوه تاریخ‌نگاری فارسی (براساس مقدمه فارسی متن ادیت شده تاریخ بلعمی به دست Gryaznevich and Boldyrev, pp. 52-53 که در جای دیگری یافت نشده است) (Daniel, 2012: 104-114).
۱۳. همانند بنیادگرایی کرامیه، بدعت اسماعیلیه (که در منابع سامانی با زنادقه یکی انگاشته شده‌اند (Daniel, 2012: 113)) و اشکالی از جزم‌گرایی شیعی، به ویژه رویارویی دولت سامانی سنی مذهب با حکومت‌های شیعه در غرب قلمرو از زمان نصر بن احمد (فرای، ۱۳۹۰: ۱۳۲) و عشایر نومسلمان استپ در شرق (Peacock, 2007: 170).
۱۴. در جواز ترجمه تفسیر طبری، که هم‌زمان با ترجمه تاریخ طبری صورت گرفت، آمده است: «این جا بدین ناحیت زبان فارسی است و ملوکان این جانب ملوک عجم‌اند» (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۳۵).
۱۵. همانند قاروندیان در کوهستان‌های طبرستان، که خود را به ساسانیان منتسب می‌کردند (مادلونگ، ۱۳۹۰: ۱۷۴-۱۷۹) یا در اوایل قرن چهارم زیاریان متعلق به خاندان شاهی گیلی (شاهنشاه‌وند) از نوادگان زیار و روان‌شاه نسب خود را به ارغش فرهادان، شاه گیلان در زمان کیخسرو، می‌رساندند (همان: ۱۸۴).
۱۶. در این منطقه اشرافیت محلی باقی بود و انتساب به خاندان‌های کهن از قرون گذشته برای کسب مشروعیت رواج داشت؛ از جمله انتساب خاندان یزیدیان در منطقه شروان و شمال آن، لیزان، به بهرام گور و انتخاب لقب سنتی شروان‌شاه و لیزان‌شاه (مادلونگ، ۱۳۹۰: ۲۱۲).
۱۷. برای اطلاعات بیشتر تر ← فرای، ۱۳۴۸: ۱۲۵-۱۲۶.
۱۸. برای شرح مفصل رویارویی‌های آل بویه و سامانیان ← بوسه، ۱۳۹۰: ۲۱۷-۲۶۳؛ فقیهی، ۱۳۵۷: ۱۷۲-۲۱۷.
۱۹. مانند به رسمیت نشناختن القادر و پناه دادن به مدعی خلافت محمد بن المستکفی از جانب سامانیان (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۴۰).
۲۰. از موارد نفوذ اسماعیلیه در دولت‌های آذربایجان (بوسه، ۱۳۹۰: ۲۲۲): وزارت یک داعی اسماعیلی بر حکومت دیسم بن ابراهیم الکردی در آذربایجان (۳۲۶ ق) و اسماعیلی بودن مرزبان (از سلاریان) پسر محمد بن مسافر که در ۳۳۰ ق آذربایجان را متصرف شد و وزارتش را به همراه اجازه تبلیغ آشکار به یک داعی اسماعیلی داد (مادلونگ، ۱۳۹۰: ۲۰۱-۲۰۲).
۲۱. در سراسر قرن چهارم و در بخش اعظم قرن پیش از آن پیش‌گویی آخرالزمان و ظهور حضرت

- مهدی (عج) اغلب با پیش‌گویی پایان حکومت اعراب و پایان هزاره زرتشت در پیش‌گویی‌های *جاماسپ‌نامه/زرتشت‌نامه* توأم شد. این مسئله به نهضت‌های قرامطه و فاطمیان دامن می‌زد و حتی ظهور آل بویه تحقق این پیش‌گویی‌ها به‌شمار می‌آمد (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۳۴-۶۰، ۶۱).
۲۲. با توجه به تغییری که احمد بن اسماعیل، به نقل از مستوفی، «مجالست او با علما بودی؛ بدین سبب، غلامان ازو متنفر بودند و او مناشیر و احکام از زبان دری با عربی نقل کرد» (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۳۷۸)، در زبان دیوان ایجاد کرد، زبان فارسی در زمان اسماعیل بن احمد سامانی اگر نه به تمامت، اما نفوذی کامل در دیوان داشته است. هم‌چنین، به عقیده فرای، فارسی بودن زبان دیوان غزنوی و بی‌نتیجه ماندن کوشش میمندی در تغییر آن به عربی نشان‌دهنده کاربرد فراگیر زبان فارسی در دیوان سامانی است (فرای، ۱۳۹۰: ۱۲۷).
۲۳. درباره روابط دیوان و دربار در دوره سامانی ← فرای، ۱۳۵۸.
۲۴. دهقان طوس، که دو بار به سپهسالاری خراسان رسید، خود را به کنارنگ، مرزبان شرق و از نسل فرخزاد بن بهرام اسپهبد خسروپرویز، منتسب می‌کرد (قزوینی، ۱۳۱۳: ۵۲-۵۶).
۲۵. همانند روایات مختلف ایرانی که بلعمی از دهقانان درباره عمر جهان نقل کرده و در کتاب طبری نیامده است (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۴۵) یا هنگامی که بلعمی، در اثر خود، داستان نقل شده درباره کیومرث را، که بسیار مفصل‌تر است و کاملاً با داستان طبری متفاوت است، برگرفته از سنت حفظ‌شده دهقانان (دانیان عجم در تصحیح روشن) می‌داند (بلعمی، ۱۳۷۸: ۸۷ مقدمه).
۲۶. این طبقه در موارد مختلف هدایت مردم ناحیه خود را برعهده داشتند، مثل جمع‌آوری جزیه و تحویل آن به دستگاه خلافت به نمایندگی از مردم خراسان (زرین‌کوب، ۱۳۹۰: ۴۶).
۲۷. نمونه اولیه آن در خاندان آل سامان اقدامات امیر اسماعیل در گرمی داشت خاندان‌های اشرافی کهن در ری، قزوین، و طبرستان بود (فرای، ۱۳۵۸: ۲۱۸).
۲۸. هر سلسله‌ای بر اثر ضعف اخلاقی حاکم زمان، فساد سیاسی دولت، و به قدرت رسیدن بیگانگان به پایان می‌رسد و خاتمه این غضب برآمدن شاهی مشروع از شرق است. در *شاهنامه* فردوسی به‌خوبی به این اندیشه پرداخته می‌شود (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۶۲).
۲۹. نرشخی (۱۳۶۳: ۸۲)، گردیزی (۱۳۶۳: ۳۲۲)، عتبی (جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۲۲۲)، و اصطخری جغرافی‌نگار (۱۸۷۰: ج ۱، ۱۴۳) نیز به تبار اشکانی آل سامان اشاره کرده‌اند. هم‌چنین، در این زمینه ← تقی‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۲۸، پانوش.
۳۰. تورج دریایی نقش تاریخی بهرام چوبین را نه یک فرمانده یاغی یا منجی آخرالزمانی منعکس شده در ادبیات حماسی، رماتیک، و آخرالزمانی فارسی میانه، بلکه نخستین نشانه نظامی‌گری شدن (نظامی‌زده شدن) امپراتوری هخامنشی در اواخر قرن ششم میلادی معرفی می‌کند (Daryaei, 2015, 193). این روند با ظهور افرادی مانند شهروز (در زمان حکومت خسرو ۶۲۹م) و فرخ هرمزد (در دوران پوران) ادامه یافت و سرانجام با حمایت پیروزان از

یزدگرد سوم در مقابل گروه نظامیان حامی رستم فرخ هرمزد در جنگ نهایی با اعراب به اوج خود رسید. این جناح‌گیری‌ها در میان نظامیان کاملاً نمایان‌گر بروز انشعاب در میان نیروهای ساسانی و عامل مهم سقوط ایشان بود (ibid: 200).

۳۱. سامانیان دومین حکومت نظامی دست‌نشانده دستگاه خلافت پس از طاهریان در شرق ایران بودند. اما در این دستگاه‌های خرد حکومتی نیز، که در آغاز در قالب امارت استکفا و در دوران اقتدار خلفا تشکیل شده بودند، نشانه‌هایی از امارت استیلا و تمایل به استقلال مشاهده می‌شود؛ از جمله اقدام نافرجام طاهر بن حسین (سردار سپاه مأمون و نخستین حاکم طاهری خراسان) پس از یک سال و نیم حکومت در خراسان در برانداختن نام خلیفه مأمون از خطبه (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۹۶) و اقدامات سامانیان به دنبال ضعف دستگاه خلافت از آغاز قرن چهارم و قدرت‌یابی امرای نظامی (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۳۷۷؛ الرازی، ۱۳۷۵: ج ۵، ۲۲۵)، گرایش کوتاه‌مدت دستگاه دربار و دیوان سامانی در دوران نصر بن احمد به اسماعیلیه (طوسی، ۱۳۷۲: ۲۶۶-۲۶۸) و در دوران جانشین او، نوح بن نصر، در به رسمیت نشناختن خلیفه مطیع (ضرب سکه‌های سامانی تا ۳۴۵ ق به نام مستکفی) و سپس القادر (نامی از خلیفه القادر در سکه‌های سامانی نیامده و در عوض مسکوکات به نام الطایع بالله ضرب می‌شد) (ترابی طباطبایی، ۱۳۵۰: ۲-۸) در برابر اقدامات آل بویه در تصرف بغداد (۳۳۴ ق). بدین ترتیب، باید گفت با وجود حفظ ظاهر حکومتی تماماً سرسپرده به دستگاه خلافت اسلامی، روابط دستگاه خلافت و سامانیان تا پایان روزگار آل سامان مبهم و تیره بود (کامل، ۱۳۷۱: ج ۱۴، ۱۶۸).

۳۲. در کتیبه داریوش هخامنشی، قدیمی‌ترین جغرافیای تاریخی به‌جامانده از دوران باستان، به نظر نگارندگان بخارا بخشی از ایالت سغدیان بود و در مجاورت قلمرو پرتوّه یا پارت قرار داشت (قدیانی، ۱۳۸۷: ج ۱، ۳۲۵). از حدود قرن سوم پیش از میلاد قبیله بیابان‌گرد پرتنی از اقوام سکایی داهه به سرزمین پرتوّه وارد شدند و به نام این قلمرو «پارتی» و بعدها به نام سرسلسله خود، «اشکانی»، مشهور شدند (بهار، بی تا: ۶).

کتاب‌نامه

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۵). *تاریخ ترجمه از عربی به فارسی*، تهران: سروش.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۳۶۷). *تاریخ فخری*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- اذکایی، پرویز (۱۳۷۸ الف). «تبارشناسی در ایران (۱)»، *ایران‌شناخت*، ش ۱۴.
- اذکایی، پرویز (۱۳۷۸ ب). «تبارشناسی در ایران (۲)»، *ایران‌شناخت*، ش ۱۵.
- اسکات میثمی، جولی (۱۳۹۱). *تاریخ‌نگاری فارسی (سامانیان، غزنویان، سلجوقیان)*، ترجمه محمد دهقانی، تهران: نشر ماهی.

- اصطخری (۱۸۷۰ م). مسالک و الممالک، تصحیح دوخویه، ج ۱، لیدن: لی. جی. بریل.
- الطبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۹۶۷ م). تاریخ الأمم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱، بیروت: دار التراث.
- الرازی، ابوعلی مسکویه (۱۳۷۵). تجارب الأمم، تصحیح علی نقی منزوی، ج ۵ و ۶، تهران: توس.
- بارت، رولان (۱۳۸۷). درآمدی بر تحلیل ساختاری روایت‌ها، ترجمه محمد راغب، تهران: فرهنگ صبا.
- بلعمی (۱۳۷۸). تاریخ‌نامه طبری، تحقیق محمد روشن، ج ۱ و ۲، تهران: سروش.
- بوسه، هیرمبرت (۱۳۹۰). «ایران در عصر آل بویه»، در: تاریخ ایران کمبریج، ج ۴، گردآوری ر. ن. فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- بژه، دیوید ام. (۱۳۸۸). تحلیل روایت و پیش‌روایت، ترجمه حسن محدثی، تهران: دفتر مطالعه و توسعه رسانه‌ها.
- بهار، مهرداد (بی تا). اشکانیان، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی.
- بهار، محمدتقی (۱۳۸۱). سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، ج ۱، تهران: زوار.
- بیرونی، محمد بن احمد ابوریحان (۱۳۸۰). الآثار الباقیه عن القرون الخالیة، تصحیح پرویز اذکایی، تهران: میراث مکتوب.
- پورشریعتی، پروانه (۱۳۹۱). «پارتیان و گردآوری شاهنامه‌های مرجع»، ایران‌نامه، س ۲۶، ش ۱-۲.
- ترابی طباطبایی، سیدجمال (۱۳۵۰). «سکه‌های اسلامی ایران: از آغاز تا حمله مغول (۲)»، نشریه موزه آذربایجان، ش ۵.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۶). تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن.
- تقی زاده، حسن (۱۳۹۰). مقالات تقی زاده، زیر نظر ایرج افشار، تهران: توس.
- جابری، محمد عابد (۱۳۸۷). ما و میراث فلسفی مان: خوانشی نوین از فلسفه فارابی و ابن سینا، ترجمه محمد باقر آل مهدی، تهران: نشر ثالث.
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن زفر (۱۳۷۴). ترجمه تاریخ یمینی، تحقیق جعفر شعار، تهران: علمی و فرهنگی.
- جمشیدی، فرانک و زهیر صیامیان گرجی (۱۳۹۱). «روایت و واقعیت در تاریخ‌نگاری»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۱۷۰.
- جنکینز، کیت (۱۳۸۶). بازان‌دیشی تاریخ، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران: نشر آگه.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۷۱). اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
- رحیملو، یوسف (۱۳۶۹). «نگاهی به مسئله تبار در خاندان‌های پادشاهی ایران»، مجله دانشکده ادبیات، ش ۳-۴.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۸). تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، تهران: امیرکبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۹۰). «فتح ایران به دست اعراب و پیامد آن»، تاریخ ایران کمبریج، ج ۴، گردآوری ر. ن. فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

- شعبانی، امامعلی و علی زارعی (۱۳۹۱). «نسب و نسب‌سازی در تاریخ میانه ایران: دلایل و زمینه‌ها»، *مطالعات تاریخ فرهنگی*، س ۴، ش ۱۴.
- صالحی زاده، عبدالهادی (۱۳۹۰). «درآمدی بر تحلیل گفتمان میشل فوکو؛ روش‌های تحقیق کیفی»، *مجله معرفت فرهنگی اجتماعی*، س ۲، ش ۳.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۸). *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۱، تهران: ققنوس.
- صیامیان گرچی، زهیر (۱۳۸۸). «تبارشناسی ایران‌گرایی فرهنگی در سنت تاریخ‌نگاری اسلامی - ایران»، *مجله مطالعات تاریخ اسلام*، ش ۳.
- صیامیان گرچی، زهیر و فرزاد حیدری‌نسب (۱۳۹۳). «بررسی انتقادی بازنمایی شخصیت ابن مقفع در روایت تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه عصر پهلوی»، *فصل‌نامه مطالعات تاریخ فرهنگی*، س ۶، ش ۲۲.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران: اساطیر.
- طوسی، ابوعلی حسن بن علی نظام‌الملک (۱۳۷۲). *سیاست‌نامه*، تصحیح عباس اقبال، تهران: اساطیر.
- عزالدین علی بن اثیر (۱۳۷۱). *کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۴۸). *بخارا دستاورد قرون وسطی*، ترجمه محمود محمودی، تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۵۸). *عصر زرین فرهنگ ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: سروش.
- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۹۰). «سامانیان»، در: *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۴، گردآوری رن. فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- فقیهی، علی اصغر (۱۳۵۷). *آل بویه و اوضاع زمان ایشان با نموداری از زندگی مردم در آن عصر*، گیلان: صبا.
- فی، برایان (۱۳۸۳). *پارادایم‌شناسی علوم انسانی*، ترجمه مرتضی مردی‌ها، تهران: پژوهشکده راهبردی.
- فیرحی، داود (۱۳۷۸). *قدرت، دانش، و مشروعیت در اسلام (دوره میانه)*، تهران: نشر نی.
- قدیانی، عباس (۱۳۸۷). *تاریخ کامل ایران زمین از پادشاهان افسانه‌ای تا پایان دوران پهلوی*، ج ۱، تهران: آرون.
- گردیزی، ابوسعید عبد‌الحی بن ضحاک ابن محمود (۱۳۶۳). *تاریخ گردیزی*، تحقیق عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- لازار، ژیلبر (۱۳۹۰). «ظهور زبان فارسی نوین»، در: *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۴، گردآوری رن. فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- مادلونگ ویلفرد (۱۳۹۰). «سلسله‌های کوچک شمال ایران»، در: *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۴، گردآوری رن. فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- مجمعل‌التواریخ و القصص (بی‌تا). *تحقیق ملک‌الشعرا بهار*، تهران: کلاله خاور.
- میلز، سارا (۱۳۸۲). *گفتمان*، ترجمه فتاح محمدی، زنجان: نشر هزاره سوم.
- مستوفی قزوینی، حمدال بن ابی بکر بن احمد بن نصر (۱۳۶۲). *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.

نرخشی، ابوبکر محمد بن جعفر (۱۳۶۳). *تاریخ بخارا*، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القبای، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تحقیق محمدتقی مدرس رضوی، ج ۱، تهران: توس.
نولدکه، تئودور (۱۳۷۹). *حماسه ملی ایران*، با مقدمه استاد سعید نفیسی، تهران: نگاه.
وئلسکی، یوزف (۱۳۸۳). *شاهنشاهی اشکانی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
هال، استوئرت (۱۳۹۱). *معنا، فرهنگ، و زندگی اجتماعی*، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.
یکتایی، مجید (۱۳۵۰). *تاریخ‌شناسی*، تهران: انتشارات کاخ چاپ.

- Daniel, E.L. (2012). Rise and development of Persian historiography, *Persian Historiography*, edited by Charles Melville, A history of Persian Literature, Vol. x, edited by Ehsan Yarshater, Published by I.B.Tauris and Co Ltd.
- Daryaei, T. (2015). "Wahrām Čōbēn the rebel general of the Sasanian Empire", *Studies on the Iranian World I*, eds. A. Krasnowolska & R. Rusek-Kowalska, Krakow.
- Madelung, W. (1988). *Religious trends in early Islamic Iran*, Columbia.
- Peacock A.C.S. (2007). *Mediaeval Islamic historiography and political legitimacy: Bal'ami's Tārīkh-nāma*, London: Routledge.
- Stern, S. M. (1983). *Studies in Early Isma'ilism*, Jerusalem.
- Treadwell, W. L. (1991). *The political history of the sāmānid state*, Thesis submitted to the Institute of oriental studies in the University of Oxford.
- Yarshater, E. (1983). "Parthian and Sasanid Periods", in *The Cambridge History of Iran vol3: the Seleucid*, part 1, edited by Ehsan Yarshater, Cambridge University Press.